

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

4224

ع ۵

۱

۶۴

برسک ۵

واعظی، احمد، ۱۳۴۱ -

درآمدی بر نسبت فلسفه و حقوق / احمد واعظی. - قم: دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام، ۱۳۹۸.

۶۳ ص. -

ISBN 978-622-95843-5-4

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

نماینه.

۱. حقوق - فلسفه. ۲. حقوق. ۳. فلسفه. الف. دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام. ب. عنوان.

۳۴۰ / ۱

۴ د ۲ و / ۲۳۰ K

شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۷۷۱۶۵

۱۳۹۸

درآمدی بر نسبت فلسفه و حقوق

احمد واعظی

www.ketab.ir

درآمدی بر نسبت فلسفه و حقوق

• نویسنده: احمد واعظی

• ناشر: دانشگاه باقر العلوم (عج)

• لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه مؤسسه بوستان کتاب

• نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۸ • شمارگان: ۳۰۰ • بها: ۸۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است

printed in the Islamic Republic of Iran

فهرست

۷	مقدمه
۹	منظور از نسبت بین فلسفه و حقوق
۱۳	فصل اول: کلیات
۱۳	چیستی فلسفه
۱۴	روش فلسفی
۱۷	شاخه‌های فلسفه
۱۹	فلسفه‌های مضاف
۲۵	فصل دوم: اهم پرسش‌های فلسفی حوزه حقوق
۲۷	۱. آیا قوانین صرفاً سرشتی وضعی و قراردادی دارند؟
۲۷	۲. شرایط هویتی یک نظام حقوقی
۲۸	۳. پرسش در سرشت «الزام حقوقی»
۳۰	۴. سرشت استدلال حقوقی و قضایی

درآمدی بر نسبت فلسفه و حقوق

۵. ماهیت اعتبار حقوقی ۳۴
۶. مجازات حقوقی ۳۷
۷. آزادی‌های حقوقی ۳۹
۸. هرمنوتیک حقوقی ۴۱
۹. عینی‌گرایی در حقوق ۴۷
۱۰. حکومت قانون ۴۸
- فصل سرم: نقش و تأثیر فلسفه در حقوق ۵۳
- چگونگی تأثیر فلسفه بر حقوق ۵۸
- نمایه اعلام و اصطلاحات ۶۱

مقدمه

در بسیاری از شاخه‌های دانشی، فضای بحث فلسفی وجود دارد، اما پرداختن به مباحث فلسفی در آن حوزه دانشی یک امر الزامی نیست. در تمام حوزه‌های معرفتی، فضایی برای بحث‌های فلسفی می‌توان گشود. حتی در حوزه‌هایی که ابتدا به نظر می‌رسد ربطی به بحث‌های فلسفی ندارد. مثلاً در پزشکی که از سلامت بدن و جسم بحث می‌شود هم مجالی برای بحث‌های فلسفی وجود دارد؛ این که آیا سلامت، فقط مربوط به جسم می‌شود یا سلامت روانی هم داریم؟ و این که سلامت روان به چیست؟ عوامل مؤثر در حصول سلامت روان و بهداشت روانی چیست؟ در تمام شاخه‌های علوم تجربی و علوم طبیعی مثل فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی هم علی‌رغم این که با روش تجربی به دنبال حل مسائل حوزه دانشی خود هستند، میدان گسترده‌ای برای بحث‌های فلسفی وجود دارد که همان بحث‌های فلسفه علم است. بحث‌های مربوط به این که مثلاً مبانی مابعدالطبیعه فیزیک یا شیمی چیست؟ مبانی فلسفی‌ای که به ما اجازه می‌دهد کار

علمی کنیم چیست؟ مثلاً زمانی که ما در شاخه‌های علوم تجربی و طبیعی به دنبال کشف روابط و قانونمندی‌ها می‌رویم و می‌خواهیم از مشاهده و تجربه و آزمون قانونمندی‌های عام را به دست بیاوریم، همان‌جا هم پرسش‌های فلسفی وجود دارد؛ چون یک دسته مبانی فلسفی پشتوانه کار ما است. مثلاً اگر در علوم تجربی قاعده‌مندی در طبیعت و این‌که در شرایط مساوی، طبیعت واکنش‌های مشابه نشان می‌دهد، پذیرفته نشود، نمی‌توان کار علمی انجام داد؛ زیرا تضمینی وجود نخواهد داشت که اگر این دو ماده را با هم ترکیب کنیم و یک ماده سومی به دست آید، بار پنجم یا دهم هم همین ماده حاصل شود. بنابراین تقریباً در تمام حوزه‌های دانشی و در تمام فعالیت‌های علمی، زمینه بحث‌های فلسفی وجود دارد، اما آیا الزام‌آور است که هر کسی در هر حوزه دانشی که وارد می‌شود حتماً به آن وجه فلسفی هم پردازد؟ پاسخ این است که هیچ الزامی وجود ندارد. مثلاً فاعلان حقوق که قضات و وکلا و حقوقدان‌ها باشند و دادرسی و بررسی قضایی می‌کنند، لازم نیست به همه بحث‌های فلسفی حوزه حقوق مشرف باشد. آیا فقهی که به استنباط فقهی و عمل اجتهادی می‌پردازد، لازم است که همه پرسش‌های مربوط به فلسفه فقه را پاسخگو باشد و در آن کار علمی و اجتهادی انجام داده باشد؟ آیا هر کسی که به حقوق می‌پردازد، لازم است در همه بحث‌های فلسفی حقوق کار کرده باشد و صاحب نظر باشد؟ خیر.

وقتی از نسبت بین فلسفه و حقوق بحث می‌کنیم، این بحث مربوط

به یک فضای دانشی است که لازم نیست هر فاعل حقوقی به آن بپردازد. هر بحث علمی و هر فضای دانشی و معرفتی، عالمان خاص خودش را دارد. مثلاً عده‌ای عالم علوم تجربی و فیزیک‌دان و شیمی‌دان می‌شوند و عده‌ای هم فیلسوف علم می‌شوند. یک عده عالم علوم اجتماعی می‌شوند و در شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی صاحب نظر می‌شوند، یک عده‌ای هم فیلسوف علوم اجتماعی می‌شوند. در این جا جنس پرسش‌ها و دغدغه‌ها فلسفی می‌شود. در فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی و اقتصاد و علوم سیاسی، جنس پرسش‌ها پرسش‌های فلسفی نیست، بلکه پرسش‌های دانشی آن حوزه است.

منظور از نسبت بین فلسفه و حقوق

مقدمه دیگر این است که خود عنوان «نسبت بین فلسفه و حقوق» را توضیح دهیم و ببینیم منظور چیست؟ گاهی ما فلسفه را به عنوان یک دیسیپلین و یک رشته دانشی و معرفتی در نظر می‌گیریم، آن را یک طرف قرار می‌دهیم و در طرف دیگر حقوق را به عنوان یک شاخه دانشی، یک فضای معرفتی قرار می‌دهیم. بعد می‌گوییم این دو چه نسبتی با هم دارند. در واقع می‌خواهیم رابطه تولیدی را بسنجیم. می‌خواهیم ابتناء، تکیه زدن و داد و ستد احتمالی را بسنجیم. مثلاً ببینیم آیا داده‌های فلسفی در حقوق تأثیر محتوایی دارند یا نه؟ مثل این که سؤال کنند رابطه بین تاریخ و ریاضیات چیست. این یک شاخه

دانشی مبتنی بر اسناد و منابع نقلی است و آن یک دانش عقلی است. آیا فلسفه و حقوق هم همین طور است که فلسفه یک شاخه معرفتی بیگانه با حقوق باشد یا این که مرتبط هستند؟ در این جا مثلاً این پرسش مطرح می شود که آیا ما می توانیم منطبق بر حکمت متعالیه یک نظام حقوقی داشته باشیم؟ آیا حکمت متعالیه می تواند در درون بایه نظام حقوقی تأثیر گذار باشد؟

اما گاهی وقتی می گوئیم نسبت فلسفه و حقوق چیست، نمی خواهیم فلسفه را به عنوان یک رشته معرفتی و دانشی و حقوق را هم به عنوان یک رشته دانشی دیگر در نظر بگیریم. این جا که می گوئیم ربط و نسبت فلسفه با حقوق چیست، می خواهیم بگوئیم چه مسائل فلسفی ای در حوزه حقوق وجود دارد. به تعبیر دیگر، چه بحث های فلسفی ای خاستگاهش حقوق است و حقوق آن ها را به وجود آورده است؟ خود فضای حقوق چه تأملات و پرسش های فلسفی ای را به وجود می آورد که به یک معنا محورهای فلسفه حقوق را تشکیل می دهد؟

مثلاً الآن رشته ای وجود دارد تحت عنوان فلسفه دین. این رشته و این شاخه از فلسفه چه فرقی با فلسفه علم، با فلسفه حقوق و با فلسفه اخلاق دارد؟ فلسفه دین رشته ای است که به آن دسته از پرسش های فلسفی می پردازد که منشأ و خاستگاه آن ها دین بوده است. دین (ادیان توحیدی مثل اسلام و مسیحیت و یهودیت) به خدایی معتقد است که به قول غربی ها omniscience و omnipotent

است، یعنی همه چیزدان، دانای مطلق و توانای مطلق است. همین تصور از خدا، ده‌ها پرسش فلسفی به وجود می‌آورد. ما چه دلیلی داریم و چطور می‌توانیم اثبات کنیم که خدای واحدی هست؟ بخش قابل توجهی از فلسفه دین، پرداختن به صحت و سقم و میزان اعتبار ادله‌ای است که وجود خدا را اثبات می‌کند.

یکی دیگر از بحث‌های پردامنه فلسفه دین، «مسئله شر»^۱ است. این پرسش مطرح می‌شود که اگر خدا همه چیزدان و توانا است، آیا نمی‌توانست یک جهانی خلق کند که در آن شری نباشد؟ ریشه و خاستگاه این مسئله در اعتقادات دینی است. اگر ما این اعتقادات را نداشتیم، مسئله شر مطرح نمی‌شد. مثلاً اگر دینی به خدایان متکثری معتقد باشد که با هم نزاع دارند، در چنین فضایی اصلاً مسئله شر مطرح نمی‌شود؛ چون نمی‌توان کسی را مواخذه کرد. بر اساس این دین، در عالم ماورا هم تکثر و تنازع وجود دارد و این تکثر و تنازع به این دنیا نیز سرایت می‌کند. این بحث‌ها مربوط به فضای فلسفی است.

حقوق هم همین‌طور است. وقتی می‌گوییم نسبت فلسفه با حقوق، معنایش این است که حقوق چه پرسش‌های فلسفی‌ای را به وجود می‌آورد که اگر ما چیزی به اسم حقوق نداشتیم، این بحث‌های فلسفی شکل نمی‌گرفت. مثل این که اگر ما چیزی به عنوان دین نداشتیم،

1. The problem of evil.

چیزی به اسم فلسفه دین هم مطرح نمی‌شد؛ اگر چیزی به اسم دانش‌های طبیعی و تجربی نداشتیم، چیزی به اسم فلسفه علم هم مطرح نمی‌شد.

بنابراین بحث نسبت فلسفه با حقوق در دو فضا می‌تواند مطرح

شود:

۱. فلسفه به عنوان یک شاخه معرفتی و دانشی، چه تعامل و تأثیری در حوزه حقوق دارد؟

۲. چه قسم پرسش‌های فلسفی‌ای در حوزه حقوق مطرح می‌شود؛ یعنی مثلاً حقوق بشر، خاستگاه و منشأ چه بحث‌های فلسفی‌ای قرار گرفته است؟

در این نوشتار، ابتدا برخی مسائل فلسفی برخاسته از حقوق در ده پرسش مورد بحث قرار می‌گیرد و بعد از آن به اجمال به تعاملات و تأثیرات فلسفه در حقوق پرداخته می‌شود.